



جرم عاشقی

پگاه زن.پ. کاربر نودهشتیا



ژانر: عاشقانه

صفحه آرا: آوا شکيبا

طراح جلد: پگاه زن.پ

ویراستار: m.azimi

تعداد صفحه: 38

www.98ia3.ir

1400/10/3

سایت نودهشتیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پ.ن: و بالاخره قسمت شد دلنوشته‌ای که دو سال پیش در
سایت نویسم ولی هیچ وقت به اتمامش نرساندم را ادامه دهم.

مقدمه:

حضرت مولانا می گفت

"دانی که حروفِ عشق را معنی چیست؟

عین عابد و شین شاکر و قافست قانع"...

و چه درد بی درمانیست عاشق بودن

کافیست نگاهت نکند تا دلت پژمرده شود

کافیست صدایت نکند تا غم در دلت لانه کند

وای از آن روزی که حرفش خنجر به قلبت می زند

راستی...

عاشق را که برعکس کنی می شود

"قشاع"

دهخدا را می شناسی؟

لغت نامه اش را که باز کردم نوشته بود:

قشاع :

دردی که ادم را از درمان مایوس میکند.

بگذار یک بار هم که شده خلافتش را ثابت کنیم !

عشق را می گویم...

همان عشقی که یک آدم می خواهد و یک حوا.

بگذار این بار هم که شده به دور از حلال و حرام...

به دور از تفکرات آدم ها...

خلاف این داستان تکراری را ثابت کنیم

بگذار دیگر نه آدمی باشد نه حوایی...

نه مجنون حبس شده در دارالمجانین ها و نه لیلی عاشق
بودن ها...

نه فرهاد داستان‌ها و نه شیرین قصه‌ها...

بگذار این بار من و تو عشق را تجربه کنیم...

بگذار برویم جلو...

بگذار آدم‌ها هرچه می‌خواهند بگویند...

بگذار بگویند غلط است، گناه است...

تو را به که قسم دهم...

همین یک بار دستم را بگیر!

همین یک بار بی‌خیال آدم‌ها و حرف‌هایشان...

بگذار تمام مردم این شهر بگویند با تو بودن گناه است...

چه حرف بیهوده‌ای...

جانان آخر مگر مردم این شهر با تو زندگی کردند؟

بگذار این بار عشق را بین دو دوست تعریف کنیم...

دو هم جنس!

از نسل لیلی...

از جنس شیرین...

با تلنگری بارانی می شویم...

با جمله‌ای آرام می شویم...

با کلمه‌ای عاشق می شویم...

با پشت کردنی ویران می شویم...

به راحتی وابسته می شویم...

هنوز هم با عروسک‌هایمان حرف می زنیم... هنوز هم برایشان

لالایی می خوانیم...

ما دختریم؛ پُر از راز، هرگز مارا نخواهی شناخت، هرگز
سرچشمه اشک‌هایمان را نمی‌یابی، هرگز مارا نمی‌فهمی! مگر از
نسلمان باشی، مگر از جنسمان باشی، مگر درک‌مان کنی.

باشد بگوید...

ما گنه‌کاریم.

جای قیصر خالی که بیاید و بگوید:

"من گنه‌کارم!"

آری

جرم من هم عاشقی است.

آری اما

آن که آدم هست و عاشق نیست، کیست؟

زندگی بی‌عشق

اگر باشد،

همان جان‌کندن است.

دم به دم جان کندن ای دل!

کار دشواری است، نیست؟!"

عاشقی جرم نیست ای مردم!

اتفاق است...

پیش می آید.

چرا می خواهید ما را ملامت کنید؟ کار از کار گذشت، ما عاشقیم.

اصلاً مگر شازده کوچولو را یادتان نیست؟

همان شازده کوچولویی که عاشقانه گل اش را می پرستید.

همان شازده کوچولویی که می گفت:

"گل من!"

گاهی بد اخلاق و کم حوصله و مغرور بود،

اما ماندنی بود،

این بودنش بود که،

او را تبدیل به گل من کرده بود!"!

یا مثلاً وقتی به گل‌اش گفت:

"شاید باورت نشه!"

این‌که بعضی شب‌ها میشه نخوابید

و تا صبح به تو فکر کرد..."

و یاد آن حرفش بخیر که با صورتی سرخ شده گفت:

"اگر کسی گلی را دوست داشته باشد که تو کرورها و کرورها
ستاره فقط یک دانه ازش هست؛ برای احساس خوشبختی
همین قدر بس است که نگاهی به آن ستاره بی‌اندازد و با
خودش بگوید:

- گل من یک جایی میانِ آن ستاره‌ها است."

بگذریم اصلاً...

از سعدی برای مثال می‌آورم.

"دوستان گویند:

((سعدی خیمه بر گلزار زن!))

من...

گلی را دوست می‌دارم

که در گلزار نیست!

درکش می‌کنی؟

عشق یعنی این...

مثل شازده کوچولو عاشقی کردن. فکرش را بکن! بدون در نظر گرفتن این که روزی گلت پژمرده شود و باز هم می‌گویید:

-اصلاً مگر می‌شود عاشقانه گلی را پرستید؟

وقتی شازده کوچولو ثابتش کرد و تا آخر به پایش ماند، چرا نشود؟

چرا نشود خلاف قوانین نانوشته عاشقی را ثابت کنی؟

چرا نشود دو دوست، دو هم‌جنس...

از جنس حوا...

همان‌هایی که شیطان نیستن، فرشته نیستن، خدا هم نیستن،
فقط یک دخترن.

از نوع ساده‌اش...

آن هم فقط بخاطر یک سیب از بهشت به زمین‌شان آوردند. تا
کجا باید تاوان داد؟ تا کجا باید محکوم بود؟ تا کجا باید کوتاه
آمد؟

ما دخترها را این‌گونه نگاه نکنید!

ما دخترها از تبار حواییم، سرچشمه احساسیم و آتشفشان
غرور...

بانوی بهشتیم...

از جنس آتشیم...

سوزان...

داغ...

هرگاه که بخواهیم آتش می‌زنیم به خودمان و همه‌ی دنیا.

غرق دریای احساسیم...

تن پوشمان از ابریشم عشق است

هوس در دایره لغات زندگیمان نقش ندارد...

از زمین تا آسمان...

منبع آرامش‌مان تنهایی است...

و کمتر بگویند شما دخترکان ضعیف هستید!

اگر قادر به لمس و درک حرف‌هایمان شدید، بدانید:

ضعیف نیستیم

ما فقط دختریم "

و شاید راست است که می‌گویند: «آدم بزرگ‌ها اعداد و ارقام را بیشتر دوست دارند.»

وقتی با ایشان از دوست تازه‌ای صحبت می‌کنید، هیچ‌وقت از شما راجع به آن چه اصل است نمی‌پرسند.

هیچ‌وقت به شما نمی‌گویند که مثلاً آهنگ صدای او چگونه است؟ چه بازی‌هایی را بیشتر دوست دارد؟ آیا پروانه جمع می‌کند؟

بلکه از شما می‌پرسند:

-چند سال دارد؟ چند برادر دارد؟ وزنش چه قدر است؟ پدرش
چه قدر درآمد دارد؟

و تنها در آن وقت است که خیال می کنند او را می شناسند.
بگذرم...

بگذار کمی آزادانه از خودمان بگویم...

بگذار کمی شکایت کنم...

من محکومم به نماندن... به رها کردن...

رفتن همیشه از نامردی نشأت نمی گیرد.

اگر رفتم، اگر نخواستم باشم، فقط یک دلیل داشت... این که
باشی و بمانی، این که بدانم هستی و در یک نقطه ای از این
شهر بزرگ نفس می کشی...

و وای اگر نباشی! مگر یادت نیست سهراب تا لحظه ای خاموش
چه گفت:

"تو مرا یاد کنی یا نکنی، باورت گر بشود، گر نشود، حرفی
نیست، اما... نفسم می گیرد در هوایی که نفس های تو نیست!"

اگر رفتم، بدان...

رفتم را به بی‌لیاقتی تفسیر نکن!

برای حفظ کردنت ناچار به بریدن شدم...

سخت شدم تا دل کندن از من برایت راحت‌تر شود...

این‌بار نفرت باعث جدایی من از تو نیست،

شاید عجیب باشد، ولی من و تو به جرم عاشقی تقاص پس

می‌دهیم و من به گناه دوست داشتنت باید رهایت کنم...

این‌جا عاشق بودن سبب جدایی است!

و در این میان باید “نغمه” ای باشد تا مانع امضای حکم

جدایی‌مان شود...

نغمه‌ای از جنس دوست داشتن، با صدای عشق...

شاید... نغمه‌ی عاشقی.

عزیزم من و تو هرچه‌قدر زور بزنیم، باز هم تهش به نرسیدن

ختم می‌شود.

این جا...

به جرم عاشقی

به دار آسمان

آویخته می شوند.

باشد، چه قدر مرا ملامت می کنید؟ من توان مبارزه با

زبان هایتان را ندارم.

بگذارید مطابق خواسته تان لبان خشک شده ام را از هم باز کنم

و سخن گویم!

آری، عاشقی جرم قشنگی است

اما...

عاشقی درد بزرگی است

و شاید حتی از تنهایی جانگدازتر

اما اندکی مرا نه ما را درک کنید...

وقتی دلت بند شد به خنده هایش...

دیدی مسیر ذهنت شده گذرگاه هر روز و هر ساعت یا حتی هر

لحظه‌اش...

یا بین همه شلوغی‌های روز...

آن لحظه که دلتنگی بی‌منطق‌ترین کار دنیا است

اما تو دلت برایش تنگ می‌شود.

بدان کار از کار گذشت!

اینها نشانه‌های ساده‌ای نیست...

پس ساده از آنها گذر نکن!

شاید درون قلبت یکسری واکنشهای شیمیایی

در حال اتفاق است...

واکنشهایی از جنس دوست داشتن

و شاید هم عشق همین نزدیکی است.

من به دلتنگی‌ها دچار شدم و تنها اشک، راوی قصه‌ی بغضِ

هزار و یک شبِ من شد.

شاید حال زارِ دلتنگی، مرا این‌طور بی‌رحمانه از چشم یک

جهان انداخته باشد،

وگر نه که این همه تنها شدنم در قید و بندِ این شلوغی‌های
شهر مفهومی نداشت.

حالِ این روزهای دلم را فقط آن ماهیِ درگیر شده با تُنگ
می‌شناسد، بعد از یک عمر پرسه در دلِ دریاها.
و چه راست است که می‌گویند :

«فقط ماهی‌ها رسم عاشقی را خوب بلد هستند.»

مگر یادتان نیست مولانا چه گفت؟

"هر که جز ماهی ز آبش سیر شد

هر که بی روزیست روزش دیر شد"

این روزها من مثل یک گلدانِ شب بو زیرِ یک حصارِ شیروانی
دل‌تنگِ دستانِ عطرآلودِ باران شده‌ام.

این روزها با تمامِ بی‌تابی‌هایم با هر طلوعِ زردِ خورشید،

اسم تو را بی‌وقفه با هر نفس فریاد می‌زنم.

تو بی شک تمام من شده‌ای،

بی آن که بدانی و بی آن که بدانم!

می‌گویند:

«گناه است.»

بگذار بگویند هرچه دلشان می‌خواهد! می‌خواهم فریاد زخم که
گناه با تو ثواب است.

و روزی که مردم بفهمند هیچ‌چیز جاودانه نمی‌ماند، جز
عشق...

زمین بهشت می‌شود.

فریدون را بگویم که می‌گفت:

"عاشقم

اهل همین کوچه ی بن بست کناری

که تو از پنجره اش

پای به قلب من دیوانه نهادی

تو کجا؟

کوچه کجا؟

پنجره ی باز کجا؟

من کجا؟

عشق کجا؟

طاقتِ آغاز کجا؟"

من بلند می خندم

بلند می گریم

بلند عشق می ورزم

من...

تورا

چه ساده

چه ساده

چه صادقانه دوست می دارم...

می دانی...

من

سالها است

به دوست داشتن تو آرامم...

جودی آبت را یادتان است که می گفت:

"بابا لنگ دراز عزیزم!

بعضی آدمها را نمی شود داشت،

فقط می شود یک جور خاصی دوستشان داشت"

من تو را همان یک جور خاص دوست دارم...

به راستی اگر تو باشی...

«تو» باشی،

خرداد

پایان بهار نیست!

آغاز دوست داشتن است.

جانان من!

این روزها به "دوست داشتنت"

متهمم

به این جرم افتخار می‌کنم

و به فراموش نکردنت

و آرزویم

این است که مجازاتم

حبسِ ابد در گردشِ خونِ تو باشد.

عاشق که شوید

دیوانه می‌شوید برایش...

از دست دادنش می‌شود جزء محال‌ترین‌هایِ جهان.

عاشقی کردن سنی ندارد

فرقی ندارد کودکی، پیری،

هر وقت زانو را بغل کردی

یعنی تو هم با عشق درگیری،

اما یک چیز را یادتان باشد!

در عاشقی ماندن، مرد می‌خواهد.

یادم نیست تو کی به پایم ماندی...

هربار که می‌رفتی

ده سال از عمرم می‌رفت

هرطور که حساب میکنم

حالا باید مرده باشم.

از حالا مشخص است پایان داستان عشق و عاشقی ما...

ما مرد خلاف کردن نیستیم...

یک جا، میان راه کم می آوریم.

حافظ جانم واقعاً از صدای سخن عشق ندیدی خوش تر؟

اوایل رابطه مان را یادت هست؟

همان اوایل که می گفتم:

"هرکس یک دلبر جانانه دارد؛ من تو را"...

در این یک قول دو قول بازی کردن ها

چه فرقی می کند چه کسی عاشق تر است؟

مسئله این است

که آخر این بازی

تو سهم من نیستی!

دیگران هم، هم چنان سبک سرم می دانند

چرا که زیر بار نوشتن ندامت نامه نرفته‌ام
و در بین چوب خط‌هایی
که دیوارهای سلولم را پوشانده‌اند
یک عبارت
هنوز هم می‌درخشد:
دوستت دارم!
گاهی آن قدر عاشقی،
که تمام زندگی‌ات می‌شود
فکر کردن به کسی که دوستش داری
و اما وای از آن که...
طوری اسیر خیالش شوی که وقتی به خودت آمدی
می‌بینی خیالش از خودش عزیزتر است.
این روزها...
هوای دلم...

در حالت هشدار است،

اما من...

نه عاشقی کردن را

تعطیل می‌کنم...

و نه بر دوست دارم گفتن‌هایم

ماسک می‌گذارم،

این نفس گیر جذاب را

با هیچ چیز دیگر

عوض نخواهم کرد!

بگذار یک‌بار هم شده خودم را با حرف‌هایم آرام کنم!

کمی خودم را به دروغ سرگرم کنم...

یعنی می‌شود آن روز برسد؟

که همه احوال تو را از من بگیرند،

که سراغت را فقط من داشته باشم،

که بگویم، درگیر زندگی مان است

خوب است، خوبیم

مشغول دوست داشتن همدیگریم

معشوق من!

تو حتی اگر من را دوست نداری

فقط بگو دوستت دارم!

گناه دروغ گفتنت پای من

باشد؟

می دانی، هر کاری کنم باورم نمی شود یک درصد هم دوستم

نداشته باشی...

شاید دارم خودم را گول می زنم...

شاید سالها است که خودم را گول می زنم.

شاید سالها است که دیگر از من چیزی در تو نمانده باشد.

شاید به عظمت آن چه تو برای من هستی، کسی هست برای

تو.

شاید من در جایی دور و زمانی زود در دنیای تو گم شدم و
حالا حتی دست‌های خاطرات هم به آن جا و آن زمان
نمی‌رسد.

شاید آن قدر می‌خواستم، می‌خواهمت که یادت عینیت تمام
است در چهار دیوار این خانه.

شاید غرق در بی‌انتهای دوست داشتنت، رفتنت را ندیدم و
هنوز صدای بهانه‌هایت را عاشقانه می‌شنوم. شاید در معجزه
نگاهت مسخ شده‌ام و دیدن را فراموش کرده‌ام.
شاید...

ولی مهم نیست، واقعاً مهم نیست!

مهم این است که همیشه و همه جا می‌بینمت، مهم این است
که برای تو یگانه‌ام همیشه می‌نویسم، دست‌هایت را می‌گیرم،
روی زانوانت به خواب می‌روم و با بازدم تو بیدار می‌شوم.
مهم این است که به هیچ‌چیز جز تو تعبیر نمی‌شوم و مهم‌تر آن
که هیچ‌چیز جز این را باور نمی‌کنم.

مگر تو همانی نبودی که مرا "عشق با احساس من" خطاب

کردی!

باشد عزیزم

از اول هم من و تو ما نبودیم

من و تو مال یک دنیا نبودیم

می گفتیم باهمیم، اما نبودیم

تمامش کن، بیا از هم جدا شویم!

تمامش کن، تا همین جا تو همین لحظه

از این تنهایی با هم رها شویم!

یادت باشد به کسی نگوئی مخاطب شعرهای غمگین من تویی!

حالا که تقویمها را بعد از چند سال نگاه می کنم...

اصلاً چند سال گذشته؟

یک سال؟

دو سال؟

سه؟

آ یادم آمد، چهار سال از نبودنت می گذرد.

بودی...

اما معشوق نبودی...

بودی...

عاشق بودم...

اما سردم کردی از هرچه عاشقی کردن ها...

این اواخر می خواستم قید عاشق شدن های دوباره را بزنم...

اما نشد!

این بار تا به خودم بجنبم،

دیدم ای دل غافل!

کار از کار گذشت.

و این بار هم چیزی جز نرسیدن نصیبم نشد...

اما یک چیز را یاد گرفتم...

تعهد یا تأهل؟

بیشتر متعهدم

چون در زندگی‌ام کسی را دارم که نیست

و بارها خواهش کرده نخواهمش

اما پایبندم به چیزی که یادآوری می‌کند برایش هیچ ارزشی

قائل نیست

و هیچ تعهدی به تعهدم ندارد

و این از شگفتی‌های عاشق بودن است

این که بخواهی و نخواهد،

بدانی که ممکن نیست

اما هر روز امیدوارتر، پایندتر بشوی...

متعهد آن موهای کوتاه سیاهت...

آن چشمان تیره رنگت پشت یک عینک طبی...

متعهد آن یک‌بار و چندبار دست دادن‌هایمان...

می‌دانی...

و عشق یک طرفه،

شاید تلخ‌ترین
پُر دردترین
خواستنی‌ترین
و مقدس‌ترین
داشته‌ی یک زن باشد
که می‌خواهد به اجبار نگهش دارد!
من آن‌قدر تو را دوست دارم که می‌خواهم یک طرفه این راه را
تا ته بروم...
گاهی وقتها زندگی یعنی دوست داشتن کسی که بی هیچ
امیدی برای داشتنش.
چه باید کنم ای عشق؟!
هیچ خبرم نیست که رسم عاشقی چگونه بوده است
هیچ نمی‌دانم عشق‌های دیگر چه سان‌اند؟
من با نگاه کردن به تو
با عشق ورزیدن به تو زنده‌ام.

عاشق بودن، ذاتِ من است.

«عشق چیز مقدسیه، فرقی نمیکنه چه طور باشه یا از چه جنسی باشی، سالم باشی یا ناقص، وقتی عاشق باشی، هیچی برات مهم نیست، هیچی...»

«در عشق جنسیت مهم نیست In love gender is | !
«not Important

پایان

جهت دانلود رمان های بیشتر و عضویت در انجمن به آدرس www.98ia3.IR مراجعه کنید.

آدرس انجمن در اینستاگرام: 98la.ir@

آدرس انجمن در تلگرام: www_98iia_com

